گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید مدافع حرم اصغر الیاسی که در ۱۸ شهریور ۹۷ در جنوب حلب به شهادت رسید

تعزیه‌خوان حضرت قاسم اول محرم حسینی شد

محدثه نیشابوری

■ صغری خیل‌فرهنگ

شهید مدافع حرم اصغر الیاسی از تکاوران لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) یک جوان دهه هفتادی بود که ۱۸ اسفند ۷۳ متولد شد و در ۱۸ شهریور ۹۷ در سن ۲۴ سالگی مصادف با شب اول ماه محرم در جنوب حلب سوریه به شهادت رسید. اصغر تعزیه‌خوان بود. سال‌ها نقش حضرت قاسم(ع) را بازی کرد و در نهایت چون اربابش در کربلای حلب به شهادت رسید. آنچه در پی می‌آید ماحصل همکلامی ما با رقیه آخشیک مادر شهید مدافع حرم اصغر الیاسی است.

■■■

اهل کجا هستید؟ شهید اصغر الیاسی فرزند چندم شما بود؟

خودم اصالتاً زنجانی و همسرم تویسرکانی است. بعدها به همراه خانواده برای زندگی به خرمدشت کرج آمدیم. آن زمان ۲۱ سال داشتم. دایی همسرم همسایه ما در محله خرمدشت بود که واسطه ازدواج من و همسرم شدند. حاصل زندگی‌ام سه فرزند است. اصغرآقا اولین فرزندم و فاطمه‌خانم دومین و علی‌آقا سومی هستند. خداوند اصغرآقا را در ۱۸ اسفند ۷۳ به ما هدیه کردند. در مدتی که باردار بودم تمام روزه‌هایم را می‌گرفتم. معتقد بودم نوزادی که در شکم دارم خدایی دارد که حواسش به روزی و سلامتی او هست. بعد از تولدش هم بدون وضو به ایشان شیر ندادم. اصغر ارتباطی خوب و صمیمی با خواهر و برادرش داشت. مخصوصاً با فاطمه دخترم. زمانی که هنوز فاطمه یک سالش تمام نشده بود من سر کار می‌رفتم. کارم در گلخانه‌های چهارباغ شهرستان ساوجبلاغ بود. گاهی از صبح تا شب طول می‌کشید برای همین فاطمه همیشه پیش اصغر بود و به نوعی فاطمه را اصغر بزرگ کرده بود. با اینکه سن زیادی نداشت اما از عهده تمام کارها به خوبی برمی‌آمد.

در زندگینامه شهید می‌خوانیم که تعزیه‌خوانی می‌کردند، این هنرشان در خانواده شما سابقه داشت؟

پدر اصغر تعزیه‌خوان است. علاقه و ارادت زیادی هم به اهل بیت(ع) دارد. اصغر هم این هنر را از پدرش یاد گرفت اما متأسفانه اطرافیان گاهی به این شغل همسرم طعنه می‌زدند. اوایل این کنایه‌ها من را ناراحت می‌کرد اما بعدها متوجه شدم همین که رزق خانه‌ام از سفره اهل بیت(ع) تأمین می‌شود، سعادت بزرگی است که تأثیر زیادی بر عاقبت به‌خیری بچه‌ها دارد. واقعاً این لطف اهل بیت(ع) بود که شامل من و خانواده‌ام شد. من هم برای اینکه کمک خرج خانواده‌ام باشم، به گلخانه رفتم. اصغر هم از کلاس دوم دبستان همراه من به گلخانه می‌آمد. او بعد از تعطیلی مدرسه می‌آمد و کنار من می‌ماند تا در کارها کمکم باشد و کارم زود تمام شود و به خانه برگردیم. شاید من و همسرم درآمد زیادی نداشتیم اما نانی که به خانه می‌بردیم حلال بود. نانی که کم بود اما پربرکت بود. ما اهل تجمل‌گرایی و این چیزها نبودیم. در حد وسع خودمان داشتیم. پسرم اصغر می‌گفت مامان خانه ما کوچک است! می‌گفتم پسرم این خانه آن‌قدر برای من بزرگ و آرامش‌بخش است که حساب ندارد. چون می‌دانم خدا فرزندان صالحی به من عطا کرده است. وقتی تو از در خانه وارد می‌شوی من آرامش می‌گیرم. آرامش من در این خانه ماحصل ایمان و اعتقادات و خوش‌اخلاق بودن شماست. تو آبروی من را نمی‌بری و حواست به رفتارت است. اگر خانه‌ام بزرگ باشد و وضع مالی خوبی داشته باشم، اما رفتار تو مناسب و شایسته نباشد اصلاً به درد من نمی‌خورد. پس من به آنچه دارم راضی‌ام و خدا را شکر می‌کنم.

با صحبت‌هایی که کردید اصغرآقا را به عنوان یک فرزند صالح قبول داشتید؟

بله همین طور است. من خودم سواد خواندن و نوشتن ندارم اما به تازگی قرآن خواندن را یاد گرفته‌ام اما پسرم اصغر از همان دوران دبستان علاقه زیادی به امور دینی و علوم قرآنی داشت. کلاس پنجم بود که وارد بسیج شد. وقتی هم به مسجد راه پیدا کرد، مکبر مسجد شد. پسرم ارادت زیادی به خانواده شهیدان قربانی داشت و با خانواده‌شان رفت و آمد می‌کرد. به جرئت می‌توانم بگویم که اخلاق و درس زندگی‌اش را از این خانواده آموخت. اصغر بعد از گرفتن دیپلم عضو شورای حوزه بسیج ابوذر غفاری چهارباغ شد. مسئولیت فرهنگی تنها یکی از عنوان‌های فعالیت او بود. هر کاری از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد. اگر کاری در بسیج بود که نیاز به نیرو داشت، خودش داوطلبانه پیشقدم می‌شد. می‌گفت خودم این کار را انجام می‌دهم تا از بیت‌المال هزینه نشود. می‌گفت «جهاد یعنی محافظت از بیت‌المال نه فقط جنگ و حضور در میدان نبرد!» همان‌طور که قبلاً گفتم همسرم تعزیه‌خوان بود و اصغر هم پدرش را در تعزیه‌خوانی همراهی می‌کرد. در دوران کودکی همیشه نقش حضرت رقیه(س) و حضرت قاسم(ع) را بازی می‌کرد اما وقتی بزرگ شد یک مداح و تعزیه‌خوان در محله چهارباغ شد که همه از سوز صدایش لذت می‌بردند. همیشه از حضرت رقیه(س) این چند بیت شعر را می‌خواند؛ علاقه خیلی زیادی به حضرت رقیه(س) داشت.

ای گل ولا رقیه
ای مشکل‌گشا رقیه
زهرای سه ساله‌ای تو
در دشت کربلا رقیه
ای پدر! اسیری بردنم با عمه منزل به منزل
به خدا با سیلی نوازش می‌شدم با عمه محفل به محفل

اصغرآقا چقدر با شهدا مأنوس بود؟

پسرم وقتی خبر شهادت شهید مدافع حرمی را می‌شنید خیلی ناراحت می‌شد. در تمام مراسم شهدا شرکت می‌کرد. وقتی شهدای فاطمیون چهارباغ را می‌آوردند تمام کارهای مراسم و امور تدارکات و تشییع را همراه با دوستانش برعهده می‌گرفت. گاهی خودش در مراسم شهدا مداحی می‌کرد. در میان شهدای جاویدالاثر مدافع حرم خیلی دل‌نگران شهید محمد اینانلو بود. غصه می‌خورد و می‌گفت چرا پیکر محمد هنوز برنگشته که بچه و خانواده‌اش بالا سر مزارش بروند؟

> پسرم وقتی خبر شهادت شهید مدافع حرمی را می‌شنید خیلی ناراحت می‌شد. در تمام مراسم شهدا شرکت می‌کرد. وقتی شهدای فاطمیون چهارباغ را می‌آوردند تمام کارهای مراسم و امور تدارکات و تشییع را همراه با دوستانش برعهده می‌گرفت. گاهی خودش هم در مراسم شهدا مداحی می‌کرد

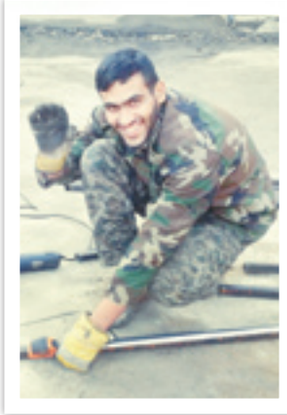

چطور برای اعزام به سوریه اقدام کرد؟

دوران سربازی‌اش را که در سپاه به اتمام رساند تصمیم گرفت وارد سپاه شود. الحمدلله بعد از دوره‌های آموزشی و گزینش وارد لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) کرج شد. آن زمان جنگ در سوریه شدت گرفته بود. پسرم یک سال و نیم یا دو سالی از پاسدار شدنش می‌گذشت که گفت می‌خواهم بروم سوریه. خیلی پیگیری و تلاش کرد تا اعزام شود اما چون تازه وارد سپاه شده بود او را اعزام نمی‌کردند.

شما و خانواده با تصمیم اصغر مشکلی نداشتید؟

نه اصلاً. اصغر هدیه خدا به ما بود. هدیه و امانت را باید به خدا برمی‌گرداندیم. حالا این اتفاق با شهادت اصغر پیوند خورد و خیلی هم بهتر شد. وقتی دم از حضرت زینب(س) می‌زنیم باید در حقیقت زینبی باشیم و به گفته‌های‌مان جامه عمل بپوشانیم. اصغر همیشه به پدرش می‌گفت بابا برایم دعاکن. خیلی با پدرش شوخی داشت. به پدرش می‌گفت دعا کن؛ شما چه پدری هستی که دعا نمی‌کنی؟ پدرش می‌گفت الهی عاقبت به‌خیر بشوی. می‌گفت پدرجان دعا کن شهید بشوم. پدرش هم همیشه این روایت را برای اصغر تعریف می‌کرد: «یک روز جوانی نزد رسول‌الله رفت و به ایشان گفت یا رسول‌الله(ص) برایم دعاکن. رسول‌الله فرمودند الهی عاقبت به‌خیر بشوی جوان! جوان به پیامبر گفت یا رسول‌الله شما الان دعا کردید؟ رسول‌الله فرمود اگر می‌دانستنی عاقبت به‌خیری یعنی چه، این حرف را نمی‌زدی». پدرش رو به اصغر کرد و گفت من دعایی جز عاقبت به‌خیری برایت نمی‌کنم. الهی عاقبت به‌خیر بشوی.

> همسرم تعزیه‌خوان بود و اصغر هم پدرش را در تعزیه‌خوانی همراهی می‌کرد. در دوران کودکی همیشه نقش حضرت رقیه(س) و حضرت قاسم(ع) را بازی می‌کرد اما وقتی بزرگ شد مداح و تعزیه‌خوان محله چهارباغ شد که همه از سوز صدایش لذت می‌بردند

روزی هم که می‌خواست اعزام شود به پدرش گفت دعا کن رفتم شهید شوم و برنگردم. شهید شدن در جوار حضرت زینب(س) خیلی خوب است. می‌گفت مگر تو در تعزیه و روضه خواندن‌هایت حسین حسین نمی‌گویی؟ امام حسین(ع) از علی‌اکبرش گذشت. ببینم تو می‌توانی از علی‌اصغرت بگذری یا نه. پدرش گفت چیزی ندارم که بگویم. وجود تو فدای علی‌اکبر حسین(ع).

آخرین تماسی که با هم داشتید چه زمانی بود؟

اصغر حدود ۷۵ روز در سوریه بود و دقیقاً در هفته آخر حضورش در سوریه به شهادت رسید. پسرم شب اول محرم برای آخرین بار با ما تماس گرفت. به اصغر گفتم مادرجان می‌شود برایم یک روضه بخوانی؟ اصغر بی‌هیچ حرفی شروع کرد به خواندن روضه حضرت زینب(س). ۱۸ شهریور ۱۳۹۷ اصغر به همراه یکی از دوستانش شهید طالبی با انفجار تله‌های انفجاری داعش در جنوب حلب منطقه شغیدله به شهادت رسید. بعد از چهار روز پیکرش به معراج شهدای تهران آمد.

چطور خبر شهادت فرزندتان را شنیدید؟

محرم بود داشتم به مجلس روضه می‌رفتم و خواهرش هم به پایگاه بسیج می‌رفت. در فضای مجازی خبرهایی از شهادت اصغر خواندیم اما خودش قبل از رفتن به ما سفارش کرده بود که در چنین شرایطی به اخبار مجازی اعتماد نکنید تا زمانی که از طرف خود سپاه به شما خبر بدهند. بعد از این خبرها پدرش رفت سپاه تا خبری از وضعیت علی بگیرد. در آنجا به او گفته بودند اصغر شهید شده و همسرم همان‌جا به دخترم زنگ زد و گفت شهادت برادرت را تبریک می‌گویم. من هم در خانه بودم که با صدای جیغ دخترم فاطمه متوجه شدم اصغر شهید شده است. اصغر ۱۸ شهریور ۱۳۹۷ مصادف با شب اول محرم ماه به شهادت رسید.

حالا که سه سالی از شهادت اصغرآقا این تعزیه‌خوان آقا امام حسین(ع) می‌گذرد چقدر حضور او را در زندگی‌تان احساس می‌کنید؟

شهدا زنده هستند و عند ربهم یرزقون. حضورش را هر لحظه در خانه حس می‌کنیم. سر ظهر که می‌شود منتظرم تا بیاید خانه و دوباره صدا بزند ننه رقیه غذا چی داریم؟ حس می‌کنم که نگاهم می‌کند و متوجه همه چیز می‌شود. خیلی اوقات شده از اصغر چیزی خواستم و گفتم اصغرجان دعا کن برای‌مان... ان‌شاءالله امام زمان راضی باشد و خون شهدا همیشه با عظمت و احترام باشد و هموطنان قدر شهدا را بدانند. قبل از شهادت اصغر هم جوان‌ها را دعا می‌کردم و الان هم بیشتر از قبل دعا می‌کنم. این جوانان هستند که انقلاب را نگه داشته‌اند. باید پشت ولایت فقیه باشیم.

خاطره

خاطراتی از شهید سیدمصطفی ادب‌دوست که ۱۹ آذر ۵۹ در آبادان به شهادت رسید

سیدآقا اولین فرمانده شهید کمیته در دفاع مقدس بود

با سردار جورکش همراه شدیم تا از مجاهدت‌های شهید سیدمصطفی ادب‌دوست معروف به سیدآقا برای‌مان روایت کند. سیدآقا متولد سال ۱۳۳۴ در تهران بود که در سن ۲۵ سالگی در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۵۹ در منطقه ایستگاه هفت آبادان به عنوان اولین فرمانده پاسداران کمیته انقلاب اسلامی در جنگ تحمیلی به شهادت رسید. روایت‌های سردار جورکش همرزم سیدآقا را پیش رو دارید.

■ **اعزام به آبادان**

سیدآقا به عنوان اولین فرمانده پاسداران کمیته انقلاب اسلامی از سوی فرمانده وقت کمیته انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله مهدوی کنی منصوب شد و در تاریخ ۲۳ مهر ۵۹ یعنی ۲۴ روز بعد از تجاوز ارتش بعث عراق به همراه تعدادی از پاسداران کمیته‌های ۱۴ گانه تهران به استعداد یک گردان، عازم جبهه‌های جنوب کشور شد. از زمان اعزام و تهیه و تدارک و سازماندهی و تا مشخص شدن منطقه عملیاتی این نیروها چند روزی به طول انجامید. در این ایام خرمشهر سقوط کرد و بیم آن می‌رفت آبادان تحت محاصره هم به اشغال درآید. بنابراین نیروهای اعزامی از کمیته انقلاب اسلامی در یکی از حساس‌ترین مناطق آبادان یعنی ایستگاه هفت آبادان مستقر شدند و به دفاع از شهر پرداختند.

■ **کمتر از ۲ ماه**

از زمان استقرار سیدآقا و نیروهایش در آبادان تا شهادت ایشان در تاریخ ۱۹ آذر ۵۹ مدت زمان زیادی فاصله نبود. بی‌امکاناتی آن روزها که حتی ابزار و جنگ‌افزارهای عادی و ساده هم در اختیار نبود چه رسد به امکانات ثبت و ضبط خاطره، باعث شد تا بسیاری از خاطرات شهدایی مثل سیدآقا به دست فراموشی سپرده شود. ایشان کلاً ۵۶ روز یعنی از ۲۳ مهر ۵۹ تا ۱۹ آذر ۵۹ در جبهه حضور داشتند. آن‌قدر هم سرگرم جهاد و جنگ بود که فرصت سر خاراندن نداشت چه برسد به اینکه بخواهد خاطراتش را ثبت کند. آن زمان تنها دغدغه همه رزمنده‌ها از فرماندهان گرفته تا نیروهای عادی جنگیدن و جنگیدن و جنگیدن بود. از طرف دیگر مدت خدمت خیلی از همکاران شهید سیدآقا در کمیته کمتر از دو سال بود، این‌طور شد که نام و آوازه اولین فرمانده شهید کمیته در دفاع مقدس آن طور که باید بیان نشد و خیلی از خاطرات ایشان به فراموشی سپرده شد.

> سردار شهید سیدآقا در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۵۹ در یک عملیات ایذایی که خودش طراحی کرده بود با کمترین امکاناتی که در اختیار ایشان و نیروهایش بود، در منطقه ایستگاه هفت آبادان به دل دشمن زد اما متأسفانه به کمین دشمن افتاد و همراه تعدادی از نیروهایش به شهادت رسید

■ **فعالیت‌های انقلابی**

گذشته از موضوع حضور شهید سیدآقا در دفاع مقدس، ایشان کوله‌باری از مبارزات انقلابی هم داشت. فعالیت‌های ایشان در دبیرستان مروی که کانون روشنگری و مبارزه با رژیم طاغوت بود نکات زیادی در خودش دارد. سیدآقا از بدو تأسیس سازمان فجر اسلام که هدفش مبارزه با رژیم طاغوت بود در کنار عزیزانی مثل شهید تاش‌ترکان، حجت‌الاسلام غلامی که از وابستگان نواب صفوی بود، همچنین حجت‌الاسلام علیرضا جعفریان و... فعالیت می‌کرد. سرپرستی این سازمان هم بر عهده محسن کنگرلو بود که ایشان مستقیماً زیر نظر شهید دکتر بهشتی فعالیت می‌کردند. بنده هم آشنایی‌ام با شهید سیدآقا به قبل از انقلاب و عضویت در این سازمان مربوط می‌شود. با هم مراودات سازمانی و تشکیلاتی داشتیم. بعد از انقلاب در کمیته انقلاب اسلامی که هر دو افتخار خدمت در آن را داشتیم، همکاری و همرزمی‌مان ادامه پیدا کرد. در جنگ هم اگرچه من از طریق تشکیلات فدائیان اسلام به آبادان رفته بودم، به دلیل نیاز به هماهنگی‌ها بین نیروهای در خط مقدم که تا آن‌طرف جبهه ذوالفقاریه بود، باز از نزدیک با سیدآقا در ارتباط بودیم.

■ **شهادت زودهنگام**

سردار شهید سیدآقا در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۵۹ در یک عملیات ایذایی که خودش طراحی کرده بود با کمترین امکاناتی که در اختیار ایشان و نیروهایش بود، در منطقه ایستگاه هفت آبادان به دل دشمن زد، اما متأسفانه به کمین دشمن افتاد و همراه تعدادی از نیروهایش به شهادت رسید. سرگذشت اولین فرمانده شهید کمیته انقلاب اسلامی در دفاع مقدس بعد از ۵۶ روز از حضورش در جبهه‌ها این‌گونه به شهادت ختم شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۷۱

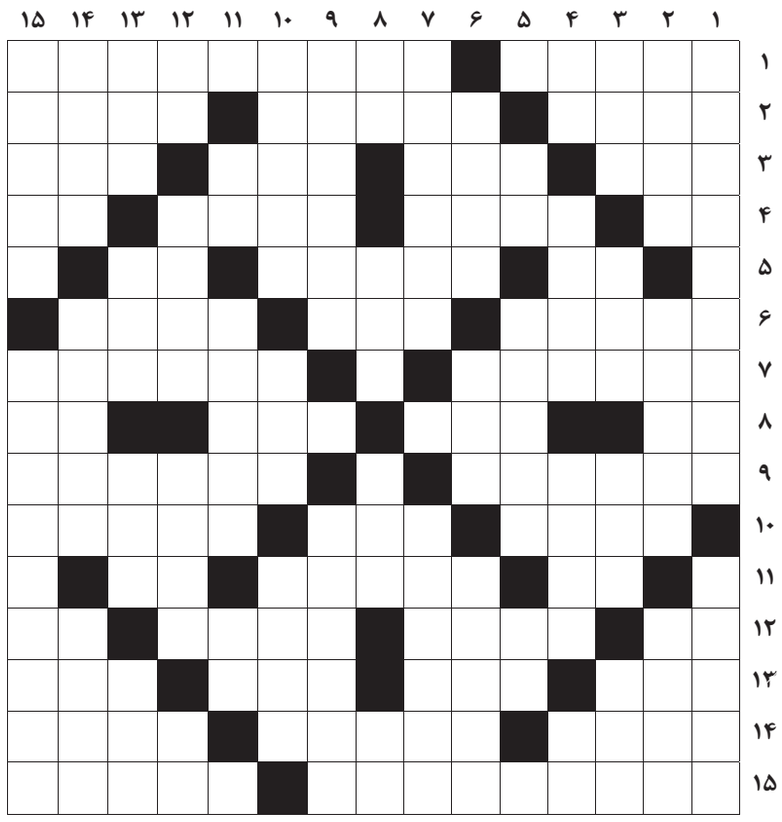

از راست به چپ

■ ۱- شهر شاعران نامی- کاپیتان و ملی‌پوش سابق پرسپولیس ■ ۲- نگهبانی- چراغ و مصباح- از شهرهای سیستان و بلوچستان ■ ۳- کارگردان لورنس عربستان- چغندر پخته- میوه پرخاصیت- کاپیتان بایرن مونیخ ■ ۴- اراده- چاقوی آشپزخانه- رنگارنگ- حرف فاصله ■ ۵- ستون بدن- زخم خون افشان- تاکسی پرظرفیت ■ ۶- هرچیز نو ظهور- الفبای خوراکی- جانشین ■ ۷- پرنده‌ای شبیه به کبوتر- هرچیز اصلی ■ ۸- شلوار جین- سلاح روباه- میل ورغبت- بیماری ■ ۹- بیمارستان؛ شکنجه- دستگاه قدیمی مخابره کننده اخبار ومطالب ■ ۱۰- گرد ماه- فضای بی هوا- نفس شیطانی ■ ۱۱- بوی رطوبت- گوشه ها- آفت ■ ۱۲- صدای درد- صحبت زیر گوشی- کتاب داود نبی- بز نر ۱۳- موسیقیدان مشهور آلمانی- آدم جدی و سختگیر- میان برنامه تلویزیونی- نوعی لباس بلند مردانه ■ ۱۴ آب- نه سرد و نه گرم- دختر بی پدر- نشستن ■ ۱۵- خط فرضی از قطب شمال به قطب جنوب که با استفاده از آن طول جغرافیایی یک نقطه را تعیین می کنند- قانون و اساس

از بالا به پایین

■ ۱- کنایه از مکر و نیرنگ- از مواد شوینده خانگی ■ ۲- پدر مرده- از اشکال هندسی- ناب و صاف ■ ۳- استخوان پا- پستچی- شهر و دریاچه‌ای در ترکیه- تباه شدن عقل در اثر پیری ■ ۴- سفید آذری- چهارچوب؛ محدوده- حالا- من با تو ■ ۵- نه عرب- وقار و ابهت- نام قدیم اصفهان ■ ۶- جنگ و آورد- شهر مقدس عربستان- نیزه کوچک ■ ۷- نام قدیم دریاچه ارومیه- امور مورد دعوی ■ ۸- تکرار حرفی- حشره اجتماعی- صیقل دادن- حرف انتخاب ■ ۹- نام دخترانه از گل- موادی که ترکیب و وزن مولکولی یکسان اما ساختار متفاوت داشته باشند ■ ۱۰- موضوع؛ مطلب- از واحدهای طول- کودن ■ ۱۱- شامه نواز- کنایه از فرد زرنگ و باهوش- کلمه شگفتی ■ ۱۲- حرص و طمع- بزرگراهی در تهران- نوعی کفگیر بزرگ- محل ■ ۱۳- گفتار و کلام- شهری نزدیک اردبیل- گوسفند جنگی- ازفلزات نرم ■ ۱۴- آدم آهنی- آگاه و هوشیار- مسجد قدیمی تبریز ■ ۱۵- ضرب شمشیر- شیرقهوه ای که در آن بستنی ریزند

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷	۶			۱				۳
					۳	۱		۵
	۵	۳		۴				
۸		۵						
			۹		۶			
						۸		۷
						۳		۱
۲		۴			۷			
			۶		۲			

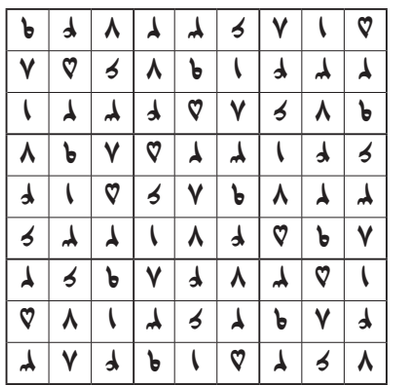

جدول کلمات متقاطع
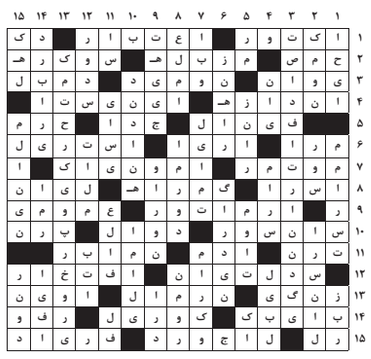
پاسخ جدول شماره ۶۳۷۰